

ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی
دوره جدید

سال بیستم، شماره ۳

پائیز ۱۳۸۷ (۲۰۰۸ م)

جلال متینی

بهای وحدت سیاسی و تمامیت ارضی

به دوست دانشمندم استاد راجر ام. سیوری

قیام شاه اسماعیل اول بنیانگذار سلسله صفویه (۹۰۷-۱۱۴۸ ه. ق. / ۱۵۰۲-۱۷۳۶ م.) از جهات مختلف حائز اهمیت است. زیرا وی پس از نه قرن توانست به ملوک الطوائفی در ایران پایان دهد و به اصطلاح امروز «وحدت سیاسی» را در کشور ما برقرار سازد. پس اگر ما امروز از وحدت سیاسی ایران و تمامیت ارضی ایران سخن می‌گوییم و بر آن تأکید می‌ورزیم و از آن دفاع می‌کنیم، مدیون شاه اسماعیل هستیم.

در باره شاه اسماعیل اول و اهمیت دودمان صفویه، کتابهای متعدد به توسط مورخان و محققان ایرانی و خارجی نوشته شده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آنها مراجعه کنند.

نویسنده این سطور در این مقاله، فقط کیفیت تحقق وحدت سیاسی در ایران را به اختصار تمام مورد بررسی قرار داده است.

از حمله عرب به ایران تا قیام شاه اسماعیل

با حمله عرب‌های نومسلمان به ایران در زمان خلافت عمر، به شاهنشاهی درازمدت ساسانیان (۲۲۴-۶۵۲ م.) پایان داده شد. این حملات بیش از یک قرن ادامه یافت. و در نتیجه سراسر ایران دوره ساسانی به تصرف اشغالگران عرب درآمد. در ضمن به این موضوع نیز باید توجه داشت که تا سال ۶۵۶ ه. ق. (۱۲۵۸ م.) که هلاکو، المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی را کشت. «خلیفه» ای عرب، به عنوان جانشین پیامبر اسلام، بر تمام سرزمینهای مفتوحه به دست اعراب، یعنی ایران دوره ساسانی و تمامی خاور میانه امروز و شمال آفریقا و اندلس (اسپانیا) و... حکمرانی می کرد.

از حمله عرب به ایران قریب دو قرن و نیم گذشت تا در گوشه و کنار ایران - نه در سراسر ایران دوره ساسانی - چند سلسله نیمه مستقل کوچک به وجود آمد که به ترتیب عبارتند از: صفاریان (۲۵۴ - ۲۹۰ ه. ق.)، سامانیان (۲۶۱ - ۳۸۹)، آل زیار (۳۱۶ - ۴۳۴)، و آل بویه (۳۲۰ - ۴۴۸). گرچه در این مدت از سوی آنان کوششهایی برای درهم شکستن قدرت مرکز خلافت به عمل آمد و از جمله معزالدوله از امرای آل بویه در سال ۴۳۴ بغداد را تصرف کرد و تا مدتی خلفای عباسی عملاً دست نشانده امیران آل بویه بودند، ولی با قدرت یافتن ترکان وضع دگرگون شد. زیرا از اواخر دوران سامانیان به بعد، صحرانوردان ترک، ترکمان، غز، و تغزغز یکی بعد از دیگری از ماوراءالنهر به خراسان آمدند، و از آن جا به سراسر ایران راه یافتند و حکومتهای ایرانی را یکی بعد از دیگری برانداختند، و سلسله های غزنوی، سلجوقی، و خوارزمشاهی را بنیان نهادند. سپس حملات چنگیز در سال ۶۱۶ به ایران به تشکیل حکومت ایلخانان منجر گردید، و بعد با حملات پی در پی تیمور و حکومت جانشینانش، و نیز سلسله های آق قویونلو و قراقویونلو و...، سلطه بیگانگان به مدت چند قرن دیگر بر ایران ادامه یافت. بدین ترتیب، ایران که از قرن هفتم میلادی زخم حملات صحرا نوردان عرب را بر تن داشت، تا آغاز قرن شانزدهم میلادی (قرن دهم هجری) گرفتار حملات پی در پی بیابانگردان ترک و ترکمان و مغول و غیره گردید. این وضع تا ظهور شاه اسماعیل اول (جلوس ۹۰۷ - وفات ۹۳۰ ه. ق.) مؤسس سلسله صفوی ادامه یافت.

ناگفته نماند که در تمام سالهای تسلط ترکان، ترکمانان، غزان، و تاتاران بر ایران، چون آنان از آداب مملکتداری بیخبر بودند و حامل زبان و فرهنگی نیز نبودند، این فاتحان

بیگانه، اداره قلمرو حکومت خود را به وزیران ایرانی فارسی زبان می سپردند، و زبان رسمی دربارشان نیز زبان فارسی بود.

و بدین ترتیب بود که زبان فارسی و فرهنگ ایرانی از یک طرف همراه ترکمانان سلجوقی در ترکیه امروزی راه یافت، و از طرف دیگر به توسط پادشاهان گورکانی (مغولی) در شبه قاره هند رواج کامل یافت، و در هند به صورت زبان رسمی درآمد.

و اما، این که برخی از شرق شناسان، دولت صفوی را یک دولت ملی ایرانی نامیده اند،^۱ و نیز تقریباً عموم مورخان ایرانی و خارجی نوشته اند که شاه اسماعیل اول در سال ۹۰۷ به هنگام تاجگذاری در تبریز، مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور ایران اعلام کرد، خالی از مسامحه نیست. مگر این که بگوییم مقصود آنان از «دولت ملی»، در آن زمان این بوده است که بر اثر قیام شاه اسماعیل و جنگهای ممتد او، سرانجام پس از نه قرن، وحدت سیاسی در ایران، جانشین ملوک الطوایفی گردید. دیگر آن که شاه اسماعیل به هنگام تاجگذاری در تبریز، مذهب شیعه را فقط در قلمرو خود، یعنی تبریز، به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد. نه در تمام ایران که در آن زمان در تصرف او نبود.

از سوی دیگر باید در نظر داشت که شاه اسماعیل و پدر و نیایش شیخ حیدر و شیخ جنید هیچ یک مطلقاً به ایران نمی اندیشیدند. کوشش آنان تنها منحصر به این بود که با کمک بی دریغ ترکان متعصب شیعه آسیای صغیر و دیار بکر و شام، سرزمین مستقلی برای شیعیان به وجود بیاورند، و این کاری بود که سرانجام به دست شاه اسماعیل در ایران انجام پذیرفت. حقیقت آن است که وقتی اسماعیل در ۱۲ سالگی قیام و در ۱۵ سالگی تاجگذاری کرد، نه به ایران می اندیشید و نه به وحدت سیاسی ایران. البته حاصل فتوحات او، هم به وحدت سیاسی ایران انجامید و هم به رسمیت یافتن مذهب شیعه در سراسر ایران.

شیخ صفی الدین اردبیلی ایرانی بود و آذری زبان

شیخ صفی الدین اردبیلی نیای بزرگ صفویان، و فرزندانش ایرانی بودند نه «ترک». این که پان ترکیست ها و بعضی از مورخان دوران استالین و اکنون پیروان آنها در جمهوری آذربایجان، صفویان را ترک و ترکمان می خوانند، فقط برای وصول به هدفهای سیاسی ست، از جمله برای جدا ساختن آذربایجان از ایران. زبان شیخ صفی الدین اردبیلی هم «آذری» بود (یکی از گویشهای زبان فارسی رایج در غرب ایران)، نه ترکی. دلیل آشکار این موضوع آن است که از وی اشعاری به این لهجه و نیز به زبان فارسی باقی مانده است.^۲ از شاه اسماعیل هم به جز اشعاری که به ترکی سروده، اشعاری به فارسی در دست است.^۳ به علاوه شاه اسماعیل از پنج پسر خود، برای چهارتن نامهای ایرانی

شاهنامه ای: تهماسب، بهرام، سام، ورستم برگزید.^۴ به مانند شاهان ساسانی خود را «شاهنشاه» نامید.^۵ هر سال نوروز را جشن می گرفت. به شاهنامه فردوسی نیز علاقه داشت.^۶ آیا همه اینها دلیل ایرانی بودن او نیست؟

ذکر این موضوع نیز در این جا لازم است که نخست ترکان عثمانی، و سپس در چند دهه اخیر مورخان شوروی و پروان آنها لفظ «آذری» را برای مقاصد خاص سیاسی، به جای «ترکی» به کار می برند که کاملاً نادرست است. از سوی دیگر در این امر، البته تردیدی وجود ندارد که تقریباً از حدود قرن هفتم و هشتم هجری به بعد، زبان ترکی در آذربایجان جانشین گویش آذری گردیده است.

طریقت صفوی از شیخ صفی تا شیخ ابراهیم

چنان که می دانیم نخستین شرط در آداب تصوف آن است که مرید باید بی چون و چرا اوامر «پیر» و «مرشد» خود را با جان و دل گردن بنهد تا با راهنمایی او بتواند مراحل هفتگانه تصوف را طی کند. شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵) نیای بزرگ شاهان صفوی که از او به عنوان بنیانگذار طریقت صفوی نام برده شده است، صوفی بود که در سال ۷۰۰ در خانقاه خود در اردبیل به ارشاد صوفیان پرداخت. و در ضمن مریدان خود را به اجرای فریضه های مذهبی نیز دعوت می کرد. وی در ضمن به منظور آن که بر تعداد پیروان خود بیفزاید، بعضی از هواداران معتقد خود را برای تبلیغ طریقت خویش به عنوان «خلیفه» به گیلان و آذربایجان و اناطولی و شام می فرستاد. آنان با ذکر کرامت های شیخ صفی، بر تعداد مریدان او در آن نواحی می افزودند، و این مریدان نیز هر سال مقدار قابل توجهی پول و هدیه برای شیخ به اردبیل می فرستادند. اعزام خلیفه به شهرهای مختلف در زمان پسرش شیخ صدرالدین موسی نیز همچنان ادامه داشت و بدین طریق بر تعداد مریدان او نیز افزوده می شد.^۷ تا آن جا که نویسنده این سطور می داند صوفیان نامداری چون شیخ ابوسعید ابی الخیر هرگز به چنین شیوه ای متوسل نمی گردیدند تا بر تعداد مریدان خود بیفزایند.

از طرف دیگر می دانیم که شیخ صفی الدین و پسرش شیخ صدرالدین موسی و شیخ علی (پسر شیخ صدرالدین موسی) سنی مذهب بودند. اما شیخ علی تغییر مذهب داد و پیرو مذهب شیعه دوازده امامی شد و مردم را به تشیع دعوت کرد. نوشته اند که او امام نهم شیعیان (امام محمد تقی) را در خواب دید و امام او را مأمور کرد تا اهالی دزفول را به راه راست (شیعه دوازده امامی) هدایت کند. شیخ علی در اجرای امر امام به دزفول رفت، چون کسی به سخنانش توجهی نکرد، وی آب رودخانه دزفول را به مدت یازده شبانروز از جریان

انداخت. مردم شهر وقتی این «کرامت» را از او دیدند به مذهب شیعه گرویدند، و آن گاه خواجه علی آب رودخانه را بازگردانید.^۸ اعزام «خلیفه» در زمان شیخ علی و فرزندش شیخ ابراهیم به اناطولی و شام همچنان ادامه داشت و هدایای فراوان معتقدان، برای ایشان به اردبیل فرستاده می شد. ناگفته نماند که شیخ علی به خلیفه های خود می گفت: «آمد و شد را کم مکنید که خروج و ارج دهنده مذهب حق اثنی عشر نزدیک شده و شما را جانفشانی باید نمود.»^۹

با توجه به اسناد موجود، ظاهراً تبلیغ خرافاتی از این گونه، یعنی توسل به عالم غیب، برای پیشرفت کار خود، در بین مرشدان خانقاه شیخ صفی الدین، با این ادعای شیخ علی یعنی دیدن امام نهم در خواب، و واجب الاطاعه بودن امر وی، و کرامت شیخ علی آغاز گردیده، و سپس این کار در زمان مرشدان بعدی. شیخ ابراهیم، شیخ جنید، و شیخ حیدر، ابعدادی بسیار وسیعتر پیدا کرده است. به خصوص با توجه به این موضوع که از زمان جنید به بعد مرشدان صفوی در صدد برآمدند با مسلح ساختن مریدان خود و جنگ با سنیان، سرزمینی مستقل برای شیعیان به دست بیاورند. از این زمان به بعد است که در طریقت صفوی، میدان جنگ جای خانقاه. و شمشیر و خنجر جای تسبیح و کشکول را گرفت و نیز مذهب شیعه، وسیله ای شد برای پیشرفت مقاصد سیاسی و جاه طلبیهای مرشدان صفوی.

احمد کسروی و پتروشفسکی می نویسند بی تردید شیخ صفی سنی بوده است. پس شجره نامه ای که بعدها برای او ساخته اند که بعد از بیست پُشت به امامزاده حمزه فرزند امام موسی کاظم می رسد نادرست است. و به طریق اولی ادعای شاه اسماعیل اول و پسرش شاه تهماسب اول که خود را «سید» خوانده اند نیز صحیح نیست. زیرا شیخ صفی الدین و فرزندانش عموماً «شیخ» یا «خواجه» نامیده شده اند نه «سید». و شاه اسماعیل «شیخ اوغلی» - فرزند شیخ - خوانده می شد. ولی شاه اسماعیل، در نامه خطاب به شیبیک خان ازبک، خود را از خاندان پیامبر اسلام و صاحب رسالت برای رواج مذهب شیعه معرفی کرده است: «از چمن دلگشای خاندان نبوت و ولایت نهال برومند وجود این جانب سر سرفرازی کشید... الحق در این جانب غیر ترویج مذهب حق ائمه هدی و اجرای احکام شریعت غراء... صورت دیگر... واقع نیست.»^{۱۰} اما در نامه خطاب به شارل پنجم امپراتور اسپانیا و آلمان از خود باعنوان «دوستدار شما شاه اسماعیل صفوی پسر شیخ حیدر»^{۱۱} یاد کرده است. سند بسیار مهمی که سنی بودن شیخ صفی و فرزندانش را تأیید می کند نامه ای است که عبید خان ازبک در سال ۹۳۶ به شاه تهماسب اول نوشته و به سنی بودن شیخ صفی تصریح کرده است: «... پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین

شنیده ایم که مردی عزیز و اهل سنت و جماعت بوده و ما را حیرت عظیم دست می دهد که شما نه روش مرتضی علی را تا بعید و نه روش پدر کلان را ما با آن طایفه مجادله و گفتگو داریم که مذهب و ملت پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده، طریقه حق را بر طرف کرده و رفض و تشیع اختیار نموده اند....»^{۱۲} شاه تهماسب در پاسخ به عبیدخان، سنی بودن شیخ صفی را رد نمی کند و به وی می نویسد: «... پوشیده نماند که اگر جمعی از آباء و اجداد کسی مدتی بر مذهب باطل بوده صفحه خاطر را به اعتقادات لاطائل آلوده باشند بدان استدلال و استناد نباید نمود.»^{۱۳}

تحول اساسی در طریقت صفوی از شیخ جنید به بعد

مرشدان صفوی برای تأسیس یک حکومت مستقل شیعی، در درجه اول به اطاعت کورکورانه پیروان خود اعم از ایرانی و ترکان اناتولی و شام و دیار بکر که از غلات شیعه بودند احتیاج داشتند. اگر پیش از این صوفیان با اطاعت کامل از «پیر» و طی مراحل هفتگانه در زیر نظر وی می کوشیدند به «فنا فی الله» برسند، اکنون مرشدان صفوی یکی پس از دیگری خود را «خدا» می خواندند و از مریدان عامی و ساده دل خود می خواستند که در راه این خدا یان تشنه به دست آوردن قدرت این جهانی جانبازی کنند.

برای اجرای این مقصود، جنید با اعزام «خلیفه» به اطراف، ده هزار مرد مسلح گردآوری کرد و به بهانه جهاد با کفار چرکس رهسپار شروان شد و در سال ۸۶۴ در این نبرد کشته شد.^{۱۴} ولی ایمان مریدانش به وی چنان بود که «با آن که لاشه زبونش را آغشته به خون دیدند، «هو الحی لا اله الا هو» در ثنائش گزیدند...»^{۱۵} او برخلاف پدرانش که «شیخ» و «خواجه» نامیده می شدند، به «سلطان جنید»^{۱۶} شهرت یافت. و برخلاف پدرانش روحیه جنگ طلبی پیش گرفت و نخستین فرد از دودمان صفوی بود که دین و سیاست را به هم آمیخت. به علاوه او در مذهب شیعه دارای عقاید افراطی ستیزه جویانه بود و صوفیان را به جنگیدن و کشته شدن در راه اجرای اوامرش تشویق می کرد.

شیخ حیدر پسر شیخ جنید نیز خود را «خدا» نامید. پیروانش جنید را «خدا» و حیدر را «ابن الله» می خواندند. و بدین جهت مریدان اطاعت بی چون و چرای او امر او را لازم می شمردند. حیدر برای این کار، در پیروانش اعتقاد شدید مذهبی به وجود آورد. وی که در مذهب شیعه تعصب شدید داشت، فرقه «حیدریه» را به وجود آورد که نسبت به سنیان خصمانه عمل می کردند. آنان معتقد بودند که «ثواب قتل یک سنی که «سگ» می نامند، مقابل ثواب قتل پنج کافر حربی ست، نکاح سنی صحیح نیست، خونشان هدر و مالشان حلال است، واجب است شکم زنان حامله آنها را شکافته بچه ذکور را به نیزه زنند، خرید و

فروش سنیان حلال است زیرا که خارج از حریت اسلامیہ اند، روزه و نماز و حج و زکوٰۃ حالا واجب نیست زیرا ثواب روزه و نماز و حج و زکوٰۃ سنیان را خدای تعالی به حیدریہ خواهد داد.»^{۱۷} حیدر به تبلیغ اصل «اباحه» و باز داشتن پیروان خود از انجام فرائض مذهبی نیز پرداخت.^{۱۷} به علاوه او برای مشخص ساختن مریدان مسلح خود در میدان جنگ دستور داد آنها «کلاه قرلباش» بر سر بگذارند و چون می دانست این امر با سنت زمان مخالف است، دست به دامان رؤیا شد و به مریدانش گفت: «شبی در خواب منہیان عالم غیب او را مأمور گردانیدند که تاج دوازده ترک که علامت اثنی عشریت است از سقرلاط قرمز ترتیب داده تارک اتباع خود را با آن افسر بیاریند.»^{۱۸} این کلاه ابداعی حیدر تا پایان سلطنت دودمان صفوی به عنوان علامت مشخص این خاندان باقی ماند. خلاصه آن که شیخ حیدر نیز در مذهب تندروی و خرافات را بین پیروان خود به شدت تبلیغ می کرد. مریدانش او را به چشم پروردگاری نمی نگریستند. وی در جنگ با فرخ یسار کشته شد و سرش را از بدن جدا کردند. از نظر جنید و حیدر، مذهب تنها وسیله ای بود برای پیشرفت آنان در مسائل سیاسی.

کودکی و نوجوانی اسماعیل

اسماعیل، پسر حیدر، دوران کودکی و نوجوانی بسیار غم انگیزی داشت. یک ساله بود که پدرش در میدان جنگ کشته شد و او را با مادر و دو برادرش به شیراز تبعید کردند. چهار سال و نیم در قلعه استخر فارس زندانی بودند.^{۱۹} بعد اجازه یافتند به تبریز بازگردند. ولی همین که به اردبیل رفتند و مریدان به دور آنان جمع شدند، دستور داده شد که هر سه برادر را دستگیر کنند. از این زمان به بعد اسماعیل پنج ساله زندگی در اختفا را تجربه کرد. او را از شهری به شهری دیگر می بردند. وی در این هنگام به راستی وسیله ای بود در دست مریدان متعصب شیعی طریقت صفوی برای رسیدن به آرمانهای جاه طلبانه آنان. اسماعیل را پنهانی از آذربایجان به رشت و سپس به لاهیجان بردند. در این شهر هفت تن از سران صوفیان که در جنگهای شیخ حیدر مقام فرماندهی داشتند و از غلات شیعه بودند، و حیدر را خدای زنده می دانستند، و به اجرای فریضه های مذهبی نیز معتقد نبودند، مربیان و مشاوران اسماعیل خردسال بودند. معاشران در لاهیجان به جز یک تن، بقیه از ترکان متعصب شیعه آسای صغیر بودند. در این هنگام صوفیان از نواحی مختلف به خصوص از اناتولی و شام و دیار بکر با نذرها و هدیه ها به نزد او می آمدند.

اسماعیل نوجوان از این به بعد در تبلیغ خرافات، در راه جنید و حیدر گام نهاد و بر آنان نیز پیشی گرفت. چنان که پیش از خروج از لاهیجان یکی از سران صوفیان را نزد

میرزا علی کارکیا فرمانروای لاهیجان که شیعه بود و به اسماعیل پناه داده بود فرستاد تا او را از نقشهٔ خود آگاه سازد. کارکیا به علت نوجوان بودن اسماعیل و کمی طرفدارانش توصیه کرد که این کار را مدتی به تعویق اندازد. اما اسماعیل در برابر اصرار کارکیا، به مانند پدر و نیايش، با تکیه بر عالم غیب، به وی جواب داد: «از عالم بالا مأمورم و در این نهضت معذورم.»^{۲۰}

وی در سال ۹۰۵ با همان هفت تن از یارانش برای کین خواهی از قاتلان پدر و نیايش از لاهیجان به آذربایجان رفت.^{۲۱} در آن جا تصمیم گرفت به شروان حمله کند. اما وقتی از اختلاف نظر همراهانش در این موضوع آگاه شد، به آنان گفت: شب از امامان استمداد خواهم کرد.^{۲۲} و روز بعد به سران صوفی اعلام کرد که شب به او الهام شده است به سوی شروان حرکت کند. پس به شروان حمله کرد. شاید این دو مورد از نخستین مواردی باشد که اسماعیل نوجوان به مانند جنید و حیدر به ارتباط خود با منابع غیبی اشاره کرده و کار خود را پیش برده است. البته دلاوری و بی باکی فوق العادهٔ او نیز در جنگها موجب می گردید که پیروانش او را به راستی وجودی استثنایی بپندارند. چنان که وقتی برای رسیدن به شروان بایست از رود کُر عبور می کرد، با اسب از آن رود خروشان گذشت^{۲۳} و سپاهیان او پیروی کردند، و همه، آن را نشانه ای از تقدس اسماعیل دانستند.

در ۱۴ سالگی با ۷ هزار سپاهی در برابر ۲۶۰۰۰ سپاه فرخ یسار دلیرها کرد. سر او را از تن جدا کرد. بعد دستور داد سر او را به بدنش وصل کردند و آن را سوزانیدند.^{۲۴} در همین نبرد از سرهای کشتگان کله منارها ساخت. این گونه کارها موجب می گردید که مریدانش او را فردی استثنایی بدانند که از عالم غیب و یا به قول خودش «از عالم بالا» تأیید می شود و بدین جهت در اجرای فرمانهای او بر یکدیگر پیشی می گرفتند. چنان که وقتی به فتح قلعهٔ باکو کمر بست، چون کوشش سردارانش مؤثر واقع نشد، شخصاً موقعیت قلعه را بررسی کرد و دید قلعه از سه طرف به دریای خزر محدود است و در طرف دیگر دیوار سنگی بلندی قرار دارد و دور آن دیوار، خندق پهن و گودی کنده شده است و راهی برای دست یافتن به قلعه نیست، محل معینی را در خندق انتخاب کرد، و خود سنگی در آن قسمت انداخت و از مریدان خواست از اطراف سنگ جمع کنند و سنگها را در همان محل بریزند. پس از اندک مدتی از زیادی سنگهایی که در آن محل در خندق ریختند، تپه ای درست شد که ارتفاع آن مشرف بود بر دیوار قلعه. در این هنگام قلعه بانان دیدند مقاومت بیهوده است، پس امان خواستند و قلعه گشوده شد. در آن جا به دستور اسماعیل، قبر خلیل شروانشاه که شیخ جنید را کشته بود و قبر بعضی از ملوک آن دیار را شکافتند.

استخوانهای آنها را بیرون آوردند و سوزاندند و کاخهای باشکوه شروانشاهان را نیز با خاک هموار کردند.^{۲۵}

تاجگذاری شاه اسماعیل در تبریز

اسماعیل در سال ۹۰۷ در تبریز به عنوان «شاهنشاه» تاجگذاری و مذهب شیعه را مذهب رسمی اعلام کرد و در پاسخ علمای شیعه تبریز که شب پیش از تاجگذاری به او گفته بودند: «قربانت شویم دویست سیصد هزار خلق که در تبریز است چهار دانگ آن همه سنی اند و از زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می ترسیم مردم بگویند که ما پادشاه شیعه نمی خواهیم. نعوذ بالله اگر رعیت برگردند. چه تدارک در این باب توان کرد؟»^{۲۶} گفت: «مرا به این کار باز داشته اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه هستند و من از هیچ کس باک ندارم. به توفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می کشم و یک کس را زنده نمی گذارم.»^{۲۷} برای اجرای این امر، دستور داد مردم در مسجد جامع شهر حاضر شوند. آن گاه در مسجد رسمیت مذهب شیعه را اعلام کرد. او قبلاً دستور داده بود، در مسجد، بین هر دو نفر از اهالی شهر، یک قزلباش با خنجر و شمشیر برهنه بایستد. در این موقع خطبه به نام امامان شیعه خوانده شد و سه خلیفه نخست (ابوبکر و عمر و عثمان) را لعنت کردند و «بیش باد و کم مباد» گفتند. زیرا وی دستور داده بود هر کس «بیش باد و کم مباد» نگفت، سرش را از تن جدا کنند. او همچنین دستور داد در اذان «اشهد ان علیاً ولی الله» و «حیّ علی خیر العمل» را اضافه کنند، و هر کس بر طبق معمول سنیان وضو بگیرد و نماز بخواند «سرش را از تن جدا سازند».^{۲۸} علاوه بر اینها به فرمان وی، گروه تازه ای به نام «تبرائیان» در کوچه ها و بازارها به راه افتادند و با صدای بلند سه خلیفه نخستین را لعن می کردند و همه مردم موظف بودند با صدای بلند «بیش باد و کم مباد» بگویند، چه هر کس اطاعت نمی کرد بی درنگ در همان محل به قتل می رسید.

قتل عام سنیان در سراسر ایران

شاه اسماعیل دستور داد کسانی را که در گذشته شیعیان را مورد تعقیب قرار داده بودند دستگیر کنند و به قتل برسانند. وی گروه زیادی از مردم تبریز را که در برابر او مقاومتی نکرده بودند، نیز کشت. قزلباشان هر کس را که نسبت به مذهب شیعه بی علاقهگی نشان می داد، بی پروا می کشتند. و نیز شکم زنان آبستن را می دریدند. همچنین دستور داد گور سلطان یعقوب و عده ای از فرماندهان سپاه او را که در کشته شدن شیخ حیدر شرکت داشتند، بشکافند و استخوانهای آنها را به بازار تبریز ببرند و در پیشاپیش استخوانها،

تعداد کثیری زنان روسپی و دزدان حرکت کنند و آن گاه تمام آن روسپیان و دزدان را سر ببرند و جسد آنان را با آن استخوانها در آتش بسوزانند.^{۳۰}

افراد خاندان آق قویونلو مورد تعقیب قرار گرفتند. دهها تن از افراد این خاندان کشته شدند و شکم زنان آباستن آنان نیز دریده شد.^{۳۱} هشتصد تن از کسانی را که در دستگاه الوند بیک خدمت می کردند سر بریدند.^{۳۲} شاه جدید نامادری خود را نیز به قتل رسانید. وی در کشتار سنیان تبریز سنگ تمام گذاشت و به قول انجوللو بیست هزار تن از مردم آن شهر را به قتل رسانید.^{۳۳} پس از فتح اردبیل «فرمود از هر خانه ای یک پشته چوب بیاورند. هیزم بسیار جمع نمودند. هر کدام که شهادت می گفتند، شاه ملازم خود می کرد و هر کس نمی گفت او را در آتش می انداخت و می سوخت و علی سلطان [= علی بیک سلطان چاکرلو = علی بیک چاکرلو، حاکم اردبیل] را فرمود در آتش انداختند و سوختند.»^{۳۴}

توضیح آن که علی سلطان پیش از این، مأمور دستگیری اسماعیل خردسال و برادرانش شده بود. در نتیجه این اعمال او بود که عده ای از سنیان ایران به عثمانی پناه بردند و همانها بودند که سلطان عثمانی را به حمله به ایران تشویق می کردند.

آن گاه شاه اسماعیل با دوازده هزار سپاهی از تبریز برای سرکوبی مراد بیک به سوی همدان حرکت کرد و هفتاد هزار سپاهی مراد بیک را درهم شکست. قزلباشان اموال لشکر او را غارت کردند و زنان ترکمانان آق قویونلو را به غنیمت گرفتند.^{۳۵} وی از این جا به اصفهان رفت و در این شهر تعداد کثیری را کشت.^{۳۶} از اصفهان به ایلغار به سوی شیراز شتافت. و در آن شهر بسیاری از سنیان حتی خطیبان و عالمان سنی را به قتل رسانید.^{۳۷} در کازرون، خطبای آن شهر را که سنی بودند کشت و پس از قتل عام اهالی دستور داد «بقاع و مزار آن بید بنان» را خراب کنند.^{۳۸} در کاشان، شیعیان مقدم او را گرامی داشتند و بازارها را آذین بستند. شاه دستور داد در باغ فین کاشان جشن باشکوهی برپا کنند.^{۳۹} مردم شیعه قم هم که «قریب هفتصد هشتصد سال به محنت تقیه گرفتار بودند»^{۴۰} او را به گرمی استقبال کردند. او در رمضان سال ۹۰۹ عازم قلعه گلخندان شد و پس از گشودن آن، ساکنان قلعه حتی زنان و کودکان را کشت.^{۴۱} قلعه فیروزکوه را نیز تصرف و با خاک یکسان کرد.^{۴۲}

بعد به سراغ دژ اُستار رفت که حسین کیای چلاوی به آن پناه برده بود. دژ نیز به تصرف او درآمد. فرمان داد به استثنای ادیبان و دانشوران کلیه ساکنان قلعه قتل عام شوند.^{۴۳} در این جنگ ده هزار نفر از تسلیم شدگان به قتل رسیدند.^{۴۴} در این جا دستور داد مراد بیک با پندری را که از خویشان وی بود به علت پناه دادن حسین کیای چلاوی زنده در آتش کباب کنند و گوشت او را بخورند.^{۴۵} حسین کیا چلاوی را نیز در قفس آهنین زندانی کرد. او برای

رهایی از شکنجه، گردن خود را به نوک تیز یکی از میخهای آهنین قفس به سختی فشرد و زخمی شد و چند روز بعد درگذشت. شاه اسماعیل دستور داد جسد او را در آتش سوزانیدند.^{۴۵} در سال ۹۱۰ برای سرکوبی محمد کره عازم یزد شد. محمد کره پس از مدتی پایداری به قلعه ناردین پناه برد. شاه اسماعیل قلعه را گشود و محمد کره را در قفس آهنین زندانی کرد و برای آن که او را شکنجه دهد دستور داد تا به تن او عسل بمالند «تا از نیش زنبوران، الم فراوان بدان جاهل نادان رسد».^{۴۶} در این سال سلطان حسین میرزا با یقرا فرمانروای خراسان و ماوراءالنهر سفیری برای تهنیت نزد وی فرستاد با نامه ای و هدایایی. ولی به علت آن که در آن نامه شاه اسماعیل با لقبهای تحسین آمیز یاد نشده بود و پیشکشها نیز شایسته نبود، او بر آشفت و به صورت ایلغار به طیس که جزء قلمرو سلطان حسین بود حمله کرد و در شهر هر که را دیدند کشتند و آن قدر از مردم بیگناه طیس کشته شدند تا «از کثرت خونریزی فی الجمله شعله غضب قیامت لهب [شاه] تسکین یافت».^{۴۷} نوشته اند در آن هجوم «درختان نخل و تاکهای انگور بریده شد و خانه ها غارت گردید».^{۴۸} شاه اسماعیل از یزد به اصفهان رفت و محمد کره حاکم یزد را که همچنان در قفس بود با خود به همراه برد. کلیه خویشان و ملازمان محمد کره را نیز به اصفهان آورد و آنها را در میدان اصفهان آتش زد.^{۴۹} در هنگام اقامت شاه اسماعیل در اصفهان، ایلچی سلطان با یزید دوم با هدیه ها به حضور او رسید و فتح ولایتها تسخیر شده را تبریک گفت.^{۵۰}

بعد دستور داد تمام کسانی را که در سال ۸۹۳ در نبرد تبرسران علیه پدرش شیخ حیدر شرکت داشتند به قتل برسانند.^{۵۱} ناگفته نماند که کردان نیز از گزند وی در امان نماندند. چه پس از بازگشت از گیلان برای سرکوبی صارم پسر سیف الدین مکرری حاکم ناحیه مکرری در کردستان و تصرف قلمرو او گروهی را با قزلباشان بدان ناحیه فرستاد و آنان بسیاری از کردان را کشتند.^{۵۲}

شاه اسماعیل سپس عازم بغداد شد. این ولایت آخرین پایگاه قدرت آق قویونلو بود که وی با آن خاندان کینه ای شدید داشت. به شرحی که در کتابهای تاریخ آمده است، او در ۲۵ جمادی الثانی ۹۱۴ بدون جنگ وارد بغداد شد و با آن که مردم در برابر او ایستادگی نکردند به کشتن ساکنان شهر فرمان داد. کثرت کشته شدگان به حدی بود که نوشته اند در «دجله به جای آب، خون روان گردید».^{۵۳} او همچنین فرمان داد قبر ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰) پیشوای نامدار ایرانی حنفیان را در بغداد ویران کردند، استخوانهای او را سوزانیدند و در جای مزار، مستراح ساختند و دستور داد هرکس در آن جا قضای حاجت کند به او ۲۵ دینار تبریزی «حق القدم» داده شود.^{۵۴} او در این شهر «غالب آثار اسلامی و قبور مشاهیر اهل

سنت را فرمود خراب کردند».^{۵۵}

شاه اسماعیل از این شهر به کربلا و نجف رفت. در نزدیک نجف از اسب پیاده شد و تا آرامگاه امام اول شیعیان علی بن ابیطالب پیاده رفت. او قند یلهای طلا و قالیهای ابریشمین و اجناس نفیس به آرامگاه مقدس شیعیان در کربلا و نجف هدیه کرد. به دیدن طاق کسری رفت. در آن جا به شکار شیر رفت و با یک تیر شیری را کشت.^{۵۶}

در خوزستان به سوی هویزه رفت که ساکنان آن ایرانی و فارسی زبان بودند. سید فیاض مشعشی رهبر آنان که شیعه بود خود را خدا می نامید و به انجام فریضه های دینی بی اعتنا بود. اینک در هویزه دو «خدا»! (اسماعیل و سید فیاض) در برابر هم قرار گرفتند. شکست در سپاه خدای هویزه افتاد و شاه اسماعیل بازمانده مشعشیان را قتل عام کرد.^{۵۷} وی پس از فتح خوزستان به شیراز رفت. در آن جا ایلچیان و والیان لار و هرموز با پیشکشها نزد او آمدند و در آن ولایتها «خطبه و سکه به رسم و لقب همایون مزین ساختند».^{۵۸} در بهار ۹۱۵ از راه همدان به تبریز بازگشت و در زمستان آن سال برای بار دوم به شروان لشکر کشید. در آن جا دستور داد جسد پدرش شیخ حیدر را که در تبرسران مدفون بود پس از ۲۲ سال به اردبیل انتقال دادند.

و اما، در نبرد شاه اسماعیل با شیبک خان ازبک، نیرنگ جنگی شاه اسماعیل مؤثر افتاد و در جنگی که هر دو طرف به جان می کوشیدند ازبکان شکست خوردند و شیبک خان در زیر هجوم ازبکان خفه شد بی آن که «زخمی و جراحتی» داشته باشد. قزلباشان سر او را بردند و نزد شاه اسماعیل آوردند. به دستور او سر شیبک خان را پوست کردند. پوست را پر از گاه کردند و برای سلطان با یزید دوم، سلطان عثمانی فرستادند.^{۵۹} شاه اسماعیل وقتی جسد بی سر شیبک خان را دید «سه ضربت از شمشیر خونریز ذوالفقار آسا بر شکمش زدند و دود دست او را قطع نمودند و به لفظ گهر بار ادا فرمودند که هر که سر مرا دوست دارد از گوشت دشمن من طعمه سازد».^{۶۰} از فرد صحیح القول نقل شده است که به مجرد شنیدن این فرمان، صوفیان تیغها کشیدند و در خوردن گوشت متعفن با خاک و خون آغشته شیبک خان بر یکدیگر پیشی می گرفتند.^{۶۱} بعد شاه اسماعیل دستور داد کاسه سر شیبک خان را قلع سازند و آن را به جواهر گرانمایه زینت دادند و قلع را «ساغر زرین مجلس بهشت آیین» نام نهادند و شاه در آن قلع شراب می خورد.^{۶۱} وی پس از پیروزی بر ازبکان از سرهای کشته شدگان کله منارها ساخت و به دستور او قزلباشان «سه روز شهر مرو را که مسکن ازبکان بود غارت کردند».^{۶۲}

ناگفته نماند که شاه اسماعیل یک دست شیبک خان را نزد آقا رستم روز افزون، امیر

مازندران فرستاد^{۶۳} و دست دیگر او را نزد ظهیرالدین بابر به هند^{۶۴}.

پیروزی بر شیبک خان، بر قدرت شاه اسماعیل به نحو قابل ملاحظه ای افزود. ناگفته نماند که فتح مرو از برجسته ترین پیروزیهای شاه اسماعیل بود و بدین جهت وی فتحنامه به والیان نواحی مختلف از جمله شام و روم (عثمانی) فرستاد.^{۶۵} و تمام غنیمتهای به دست آمده را به مانند پیروزی بر فرخ یسار، الوند بیک، و مراد بیک بین لشکریان خود تقسیم کرد^{۶۶} و از آن جا رهسپار هرات پایتخت خراسان شد. در نزدیکی هرات گفت «شخص ضابط باید که مژده آمدن ما را به هرات ببرد و تهیه استقبال ما را بگیرند تا آمدن ما.» قلیجان بیک به هرات رفت و چون اکثر مردم شهر سنی بودند به استقبال شاه اسماعیل نیامدند. «به دستور او مردم در مسجد هرات جمع شدند و چون خطبه خواندند «گفت لعنت بر اعدای دین و دولت بکنید. قاضی [شهر] اخم رو نموده فرمود گرفتند او را... و شمشیر کشیده زد به گردن.» خطیب شهر را نیز که از انجام این امر امتناع کرد، کاردی بر شکمش زدند و جسد او را به چهار سوق بازار هرات بردند و آتش زدند. کلاتر شهر را هم، که از لعنت کردن خلفای سه گانه امتناع کرده بود گردن زدند. پس از کشتن این سه تن، مردم هرات از بیم جان خود به استقبال شاه اسماعیل رفتند کوجه ها و خیابانها را آیین بستند و به قدر وسع تحفه های لایق پیشکش کردند.^{۶۷} با وجود این، وی در هرات نیز به مانند دیگر شهرها تعداد زیادی از سنیان - از جمله مولانا سیف الدین احمد تفتازانی شیخ الاسلام هرات - را کشت. او زمستان ۹۱۶ را در این شهر گذرانید. وی که عموماً مجالس بزم و باده نوشی تشکیل می داد، ناگهان در هرات از نوشیدن شراب خودداری کرد و دیگران را نیز منع نمود و «بعضی از اعیان ملازمان را که مرتکب شرب شراب شده بودند سرنگون آویخته معروض تیغ سیاست گردانیدند.»^{۶۸}

در بهار ۹۱۷، ایلچیان عبیدخان (برادرزاده شیبک خان) و تیمور سلطان که بخارا و سمرقند را در اختیار داشتند با نامه و پیشکشهای گرانقدر به حضور او رسیدند و اظهار طاعت کردند. وی به ابراز اطاعت آنان اکتفا کرد و از آمو دریا نگذشت،^{۶۹} و از آن جا به سوی قم رهسپار گردید. در قم بار دیگر به باده نوشی پرداخت.^{۷۰} در این شهر ایلچیان با یزید دوم، سلطان عثمانی و قانصو غوری سلطان مصر و شام به حضور او رسیدند و ضمن تقدیم هدیه ها، فتح خراسان و مرو را به او تبریک گفتند.^{۷۱}

بدین ترتیب در فاصله تاجگذاری شاه اسماعیل در تبریز در سال ۹۰۷، تا سال ۹۱۶ فتح مرو و هرات، به گفته منوچهر پارسا دوست «قلمرو ایران به حدود زمان ساسانیان نزدیک شد. در ۹۱۶ هـ. (۱۵۱۰م)، ایران شامل کلیه ایالتها و ولایتهای شروان، اران، ارمنستان

شرقی و ارزنجان، آذربایجان، دیار بکر، کردستان، کرمانشاهان، قلمرو علیشکر (همدان)، لرستان، عراق عرب، خوزستان، فارس، کرمان، سیستان، عراق عجم، گیلان، مازندران، گرگان، خراسان، هرات، بلخ، و مرو بود. در شمال شرقی خراسان، آمودریا - رود جیحون - مرزا ایران و ازبکان گردید.^{۷۲}

شاه اسماعیل نیز در فتحنامه خطاب به سلطان مصر نوشت که با قتل «شیبک شیبانی که شعبه ای از درخت کفر چنگیز خانی بود..... همگی ممالک ایران و توران به قبضه اقتدار و حیطة اختیار آمده.....».^{۷۲}

ناگفته نماند که عبید خان و تیمور سلطان که پیش از این از شاه اسماعیل اظهار اطاعت کرده بودند، پس از بازگشت وی به مرکز ایران، به سرکشی پرداختند و تا سال ۹۱۸ بر سراسر ماوراء النهر و خراسان دست یافتند و قزلباشان را شکست دادند. شاه اسماعیل، پس از آگاهی از این موضوع در سال ۹۱۹ به سوی خراسان حرکت کرد. عبیدخان و تیمور سلطان از مشهد و هرات به سمرقند رفتند و در نتیجه ماوراء النهر و خراسان بار دیگر به تصرف شاه اسماعیل درآمد.^{۷۲}

با توجه به آنچه در صفحات پیش به اختصار تمام گفته شد، عوامل زیر در پیروزی سریع شاه اسماعیل مؤثر بوده است:

اعتقاد به داشتن رسالت از طرف خداوند و پیامبر اسلام و امامان.

تکیه بر عالم غیب و سوء استفاده از باورهای مذهبی شیعیان.

اطاعت کورکورانه پیروانش در اجرای اوامر وی.^{۷۳}

شجاعت و بی باکی فوق العاده او.

قساوت و خونخواری وی که در تاریخ ایران شاید نتوان مانندی برایش یافت.

از آخرین پیروزی شاه اسماعیل چند ماهی بیش نگذشته بود که سلطان سلیم پادشاه عثمانی، که از تدریویهای شاه اسماعیل درباره کشتار سنیان به خشم آمده بود، در نامه ای به او نوشت که چون بر طبق فتوای عالمان مذهبی، از میان برداشتن تو از واجبات است «با لشکر بیشمار دشمن شکار» عازم ایران است و برای آن که او از کثرت سپاهیان عثمانی دچار رعب و هراس نگردد و با او به جنگ پردازد چهل هزار نفر از سپاهیان خود کم کرده و آنان را بین سیواس و قیصریه در اردوی جداگانه گذاشته است.^{۷۴} سلطان سلیم در ۲ رجب ۹۲۰ سپاهیان را در دشت چالدران آرایش جنگی داد. شاه اسماعیل نیز پس از آرایش جنگی سپاهیان خود و تعیین فرماندهان هر قسمت از میدان جنگ دور شد. وی شبی که

فردای آن، بین دو سپاه جنگ در گرفت تا دیر هنگام با سرداران خود به شرابخواری مشغول گردید و صبح روز بعد هم به شکار بلدرچین رفت! و وقتی که سپاه پیشتازش از سپاه عثمانی شکست خورد، از شکارگاه به میدان جنگ آمد.^{۷۵} و با آن که به حداکثر کوشید، نه تنها به پیروزی دست نیافت، بلکه از ناحیه پا و گردن مجروح شد و به ناچار با سیصد تن از سوارانش راه گریز در پیش گرفت. در راه چالدران به تبریز هم اسبش در باتلاقی فرو رفت. خضر آقای استاجلو او را از باتلاق بیرون آورد و اسب خود را به او داد. و به این ترتیب شاه اسماعیل خود را به تبریز رسانید.^{۷۶}

در این هنگامه، نه از «عالم بالا» کسی به یاری او آمد و نه از «ائمه معصومین» خبری شد. فقط خضر آقای استاجلو بود که...

ذکر این واقعت لازم است که در جنگ یک روزه چالدران، تعداد سپاهیان عثمانی و ایران، و نیز تجهیزات آنها به هیچ وجه با یکدیگر قابل مقایسه نبود. زیرا سلطان سلیم با ۱۲۰۰۰۰ سپاهی (۸۰۰۰۰ سوار و ۴۰۰۰۰ پیاده)، ۲۰۰ عراده توپ بزرگ، ۱۰۰ توپ کوچک، ۱۲۰۰۰ سربازینی چری مجهز به تفنگ، و شاه اسماعیل فقط با ۲۰۰۰۰ سپاهی مجهز به اسلحه سرد در برابر یکدیگر قرار گرفتند

سلطان سلیم پس از پیروزی در چالدران، فتحنامه ها نوشت. و در اوایل ماه رجب ۹۲۰ نیز نامه ای به اکابر و اعیان تبریز نوشت و در آن «عنایت و شفقت حضرت خود را به عامه رعایا ابلاغ کرد و در ضمن تهدید کرد هر کس از اطاعت «اوامر و نواهی احکام پادشاهی سر پیچد خونش به گردنش [خواهد بود.]» مردم تبریز نیز نامه ای به سلطان نوشتند، و او در پاسخ، باردیگر آنان را به «عنایت و مراحم پادشاهی» خود مطمئن ساخت. وی با سران لشکری و سپاهیان در ۱۶ رجب ۹۲۰ وارد تبریز شدند. مردم شهر و بزرگان، عالمان مذهبی از او استقبال کردند. روز جمعه در مسجد حسن پادشاه نماز گزارد و با حسن سیاست از شدت عمل در این شهر خودداری کرد و حتی خطیب مسجد را که در خطبه به جای «سلطان سلیم»، «شاه اسماعیل» را نام برد مجازات نکرد و گفت «زبانش عادت کرده است».^{۷۷} وی بیش از هشت روز در تبریز نماند. دستور داد اموال کلیه قزلباشان را در تبریز ضبط کنند. و نیز به دستور او کلیه هنرمندان و صنعتگرانی را که شاه اسماعیل پس از پیروزی بر شیبک خان از هرات به تبریز آورده بود و بسیاری از هنرمندان، صنعتگران، نویسندگان، شاعران، تذهیب کاران، صحافان، قالی بافان و همچنین گروهی از بازرگانان و اعیان تبریز را در ۲۲ رجب به استانبول فرستادند.^{۷۸} وی همچنین کلیه خزینه های شاه اسماعیل را پیش از حرکت خود از تبریز به استانبول فرستاد. مسجد جهانشاه معروف

به مسجد کبود و مسجد حسن پادشاه را در تبریز که قبلاً به دستور شاه اسماعیل به بهانه این که اسامی عشره مبشره در آنها نوشته شده بود و مخصوص اهل سنت بود، خراب کرده و طویله ساخته بودند، تعمیر کردند.^{۷۹}

ضربه ای که شکست چالدران بر شاه اسماعیل وارد ساخت موجب گردید که تاج شاهی را کنار بگذارد، عمامه سیاه بر سر نهد و لباس سیاه بپوشد. به دستور او سادات نیز لباس سیاه پوشیدند و عمامه سیاه بر سر نهادند. به دستور او پرچمهای سپاه را با پارچه سیاه تهیه کردند و بر روی آنها به خط سفید کلمه «القصاص» را نوشتند. نام پسرش را نیز در اجرای همین سیاست «القاص» گذاشت.^{۸۰} درسی که وی از چالدران گرفت موجب گردید که از هر اقدامی که سلطان سلیم را خشمگین کند دوری گزیند. او در ده سال آخر عمر، پادشاهی نرمخو و دوستی طلب و بی علاقه به جنگ و از غرور و تعصب و بی رحمیها به دور بود. اوقات خود را به عشرت و نشاط و شرابخواری می گذرانید. علاوه بر جشنهای نوروزی، مجالس بزم و طرب نیز ترتیب می داد.^{۸۱} وی در ۱۹ رجب ۹۳۰، در سراب به علت بیماری حصبه در ۳۸ سالگی درگذشت و در خانقاه شیخ صافی به خاک سپرده شد.^{۸۱}

* * *

بدین ترتیب بود که «وحدت سیاسی» ایران، پس از یک جنگ داخلی ده ساله تأمین گردید. ولی به چه قیمتی؟ به بهای کشتار بی امان اکثریت ایرانیان سنی مذهب بیگانه به دست پادشاهی شیعی مذهب، که به قول مینورسکی - به استناد دیوان ترکی او - خویشتن را خدای مجسم می پنداشت، همان طوری که پدرانیش نیز پُشتا پُشت خود را تجلیگه و مظهر زنده خداوند تبارک و تعالی می دانستند.^{۸۲}

صحیح است که نه قرن پیش از ظهور شاه اسماعیل، ایران «وحدت سیاسی» خود را در حمله عرب از دست داد، ولی در آن هنگام، قومی بیگانه که دینی نو آورده بودند بر ایران تاختند و از کشته پشته ها ساختند. ولی این بار ایرانی فارسی زبان مسلمان شیعی مذهبی که مدعی بود از «عالم بالا» و از سوی «ائمه معصومین» حمایت می شود، با قساوت و بیرحمی کمر به قتل مسلمانان سنی مذهب هموطن خود بسته بود. مردی که به راستی اعمالش به هیچ وجه با چارچوب اسلام و تشیع سازگار نبود.

مع هذا اگر بهای گزافی که ایران برای تأمین «وحدت سیاسی» خود پرداخت منحصر به کشتارها و ویرانی شهرها بود قابل فهم بود، زیرا ایران، پیش از این تاریخ نیز چند بار شاهد چنین قتل و غارتهایی به دست اعراب و تاتاران و جز آنان بوده است. بهای گزافی که ایران برای تأمین وحدت سیاسی خود پرداخت و هنوز پس از

گذشت چند قرن آثار آن همچنان باقی ست، آن است که شاه اسماعیل و پس از وی جانشینانش، چنان که پیش از این نیز گفته ام برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود پای «عالم غیب» و مقدسات مذهبی را به میان کشیدند و برای خود به دروغ جنبه تقدس قائل شدند و برای فریب مردم و با تأیید ملایان شیعی وارداتی و محلی به رؤیاهای صادقه و رواج انواع خرافات و امثال آن تکیه کردند که در این جا به اختصار برخی از آنها را یاد می کنم.

عالمان شیعی وارداتی

در این جا نخست باید به نقش زیانبار عالمان شیعی عرب که در این دوره به ایران وارد شدند، اشاره کرد. وقتی شاه اسماعیل مذهب شیعه را مذهب رسمی اعلام کرد، تعداد عالمان مذهب شیعه در ایران کم بود. او اولین پادشاه دوره صفوی ست که عالمان شیعه را از سرزمینهای عربی به ایران دعوت کرد، که مهمترین آنان شیخ علی بن عبدالعالی کرکی از جبل عامل لبنان بود. پس از وی پسرش شاه تهماسب اول نیز تعدادی از فقیهان عرب را از الحساء، بحرین، جبل عامل، و حله به ایران آورد.

شیخ کرکی در زمان سلطنت شاه تهماسب اول از قدرت فوق العاده ای برخوردار شد. او «دستورالعمل خراج و تدبیر در امور رعیت» و قواعد مربوط به نماز جمعه را تدوین کرد و به توصیه او بود که شاه تهماسب امام جماعت برای نماز جمعه در مسجد شاه تعیین کرد. شاه تهماسب «طی فرمانی که در ذیحجه ۹۳۹ صادر کرد تصریح نمود «سادات عظام و اکابر اشراف فحام و امرا و وزرا و سایر ارکان دولت عالی... باید محقق کرکی را مقتدا و پیشوای خود دانسته... هرکس را عزل نماید مادام که از جانب آن متعالی منقبت منصوب نشود، نصب نکنند.» در فرمان دیگری او را «خاتم المجتهدین» و «نایب الائمة المعصومین» خطاب کرد.^{۸۴} و در آن فرمان نوشت «مخالفت [با] حکم مجتهدین... با شرک در یک درجه است.»^{۸۳} شاه تهماسب به محقق کرکی گفت: «تو به سلطنت از من سزاوارتری که تو [نایب امام] می باشی و من از جمله عمال تو می شوم که با او امر و نواهی تو عمل می کنم...» و نیز «امر کرد که در هر بلدی و قریه ای پیشنهادی مقرر دارند که نماز جماعت کند...»^{۸۵}

بدین ترتیب شاه تهماسب، عملاً زمام امور کشور ایران را به دست عربی تازه از راه رسیده سپرد.

در این دوره بود که فقیهان شیعه دوازده امامی، برای اولین بار نظریه «نیابت فقیهان از طرف امام زمان» را مطرح ساختند^{۸۶} و بدین طریق به طور رسمی، حکومت و سیاست با منبع غیبی پیوند داده شد و چنان که می دانیم آیت الله خمینی نیز بر اساس همین نظریه،

حکومت اسلامی را بنیان نهاده است.

زمام اختیار کشور را به دست ملایان سپردن در این دوره منحصر به شاه تهماسب نبود، زیرا شاه سلیمان نیز که پادشاهی زن باره و میگسار و اغلب مست بود، نیز از آقا حسین خوانساری عالم مذهبی معاصر خود خواست که در غیبت او از اصفهان، قدرت پادشاهی را در دست گیرد و به تشخیص خود به امور کشور رسیدگی نماید و فرمان صادر کند. او نیز پذیرفت و همان گونه عمل کرد.^{۸۷} در زمان شاه سلطان حسین هم ملا محمد باقر مجلسی آن چنان قدرت یافت که، در عزل و نصبها و امور سیاسی و اقتصادی نقش مهم ایفا می کرد.^{۸۸} درباره کثرت این «علما»ی وارداتی، شیخ محمد بن حسن معروف به الحر العاملی در کتاب خود، نام بیش از یک هزار و یک صد نفر از عالمان مذهبی را که از سرزمینهای عربی به ایران آمده بودند ذکر کرده است.^{۸۹}

این «علما» به تألیف کتاب و تدریس در حوزه های دینی پرداختند و چون عرب بودند و زبان فارسی نمی دانستند، کتابهای خود را به زبان عربی می نوشتند و در حوزه ها به زبان عربی تدریس می کردند. نفوذ این عالمان تا بدان حد بود که بسیاری از فقیهان ایرانی نیز به تقلید آنان رساله های خود را به زبان عربی می نوشتند. بی هرگونه تردیدی قریب به اتفاق این «علما» به هنگام ورود به ایران زبان فارسی نمی دانستند و فقط پس از اقامت در ایران، چون سر و کارشان با فارسی زبانان بود، حداکثر در حد رفع احتیاج روزانه و برای ایجاد ارتباط با «مشتریان ایرانی» خود اندکی فارسی می آموخته اند.

سید نعمة الله جزایری از علمای بزرگ شیعه در اواخر عهد صفوی در شرح حال خود نوشته است یازده ساله بودم که با برادرم با پای پیاده به شیراز رسیدیم و سراغ مدرسه منصوریه را گرفتیم که برخی از خویشان ما در آن جا می زیستند. ما فارسی نمی دانستیم. به ما گفته شد این راه را بگیرید و با ذکر عبارت «مدرسه منصوریه را می خواهیم» به مقصد خواهید رسید. ما که فارسی نمی دانستیم این چند کلمه را بین خود تقطیع کردیم و برای رسیدن به مدرسه منصوریه به هر کس می رسیدیم، یکی از ما می گفت «مدرسه منصوریه»، و دیگری می افزود «می خواهیم»^{۹۰} بدین ترتیب دو نوجوان غیر ایرانی فارسی ندانی که خویشانشان پیش از این دو به ایران آمده بودند به شیراز وارد می شوند و پس از گذشتن مدتی در زمره علمای سرشناس شیعی ایران قرار می گیرند.

رواج انواع خرافات

در دوران سلطنت دودمان صفویه پراکندن خرافات مذهبی روز به روز افزایش

می یافت:

شاه تهماسب اول، که پیش از توبه در سال ۹۳۹ مرتکب هرگونه فسق و فجوری می شد، ناگهان عابد و زاهد شد و به دروغ خود را «سید» و از خاندان امامان شیعه نیز معرفی کرد و برای پیش بردن آراء خود بارها به رؤیا و دیدن امامان در خواب متوسل می گردید. در یکی از همین رؤیاها بود که مدعی شد حضرت علی او را «فرزند» خطاب کرده است. ماجرا از این قرار بود که وی در حمله سلطان سلیمان به ایران ادعا کرد: «شب حضرت علی را به خواب دیده و او به وی گفته است: «ای فرزند، به طرف آستانه [شیخ صفی الدین] بیا و مشایخ را طواف کن و ۱۲ شمع نذر بیار و بعد از آن به هر جا که خواهی برو.»^{۱۱} در حالی که همین شاه تهماسب در پاسخ نامه عیدخان از یک پذیرفته بود که «جمعی از آباء و اجداد [او] مدتی بر مذهب باطل، یعنی تسنن، بوده اند. اینک همین آباء و اجداد سنی او چنان مورد احترام امام اول شیعیان قرار گرفته بودند که امام از او خواسته بوده است به طواف آرامگاه آنان برود.» خوابهای دیگری نیز از وی نقل شده که همه در جلب توده مردم به وی مؤثر بوده است. از جمله وی در رؤیای دیگری دچار «لرزه و اضطراب» می شود و «علت آن راهبیت و صولت «پرتو خداوند» می داند که برموسی در کوه طور و بر محمد در معراج تابید.»^{۱۲} و بدین ترتیب خود را در ردیف پیامبران قرار می دهد.

وی در رؤیای دیگری امام زمان را به خواب دیده و شمایل آن حضرت و حتی لباسی را که امام بر تن داشته است جزء به جزء شرح داده و افزوده است امام: «فرمودند که ما از تو راضی ایم یا از تو راضی می شویم. به یادماند که از این دو عبارت کدام فرمودند. بعد از آن فرمودند که روز به روز عمرت زیاد می شود و دولتت زیاد» می گردد.^{۱۳}

از سوی دیگر او درباره خود از گفتن و نوشتن دروغ ابایی نداشته است، چنان که در یکی از نامه هایش خطاب به خان احمد گیلانی نوشته است همه مشکلاتی دوران پادشاهی ما به گونه ای حل شده که «عقل عقلای روزگار در آن حیران مانده... چندین فتوحات بدایع و وقایع نصرت آیات که نواب همایون ما را دست داده، و آن مقدار از غرایب و اتفاقات غریبه و الهامات عجیبه که در ایام سلطنت ابد مقرون ما واقع شده»،^{۱۴} برای هیچ یک از پادشاهان همه کشورهای جهان میسر نشده است.

او از نظر مردم چنان مقدس بود که آنان برای رسیدن به حاجتهای خود، به او، در هنگام حیاتش، نذر می کردند. آنان آب وضوی او را درمان تب می دانستند و تکه ای از لباس او را به عنوان تبرک همراه خود داشتند.^{۱۵}

فریبکاری او به حدی بود که دستور داد زیر قدمهای نماینده انگلیس خاک پاشند تا

زمین از نجاست قدم کافر مسیحی پاک گردد.^{۹۵}

وی در نامه خطاب به ملک کیومرث رستمدار، بیشرمانه نوشت که «بزرگ کرده» و «عزیز کرده» کردگار است.^{۹۶}

شاه تهماسب به موازات این ادعاها، در بزرگداشت سادات که خود را از آنان می دانست زیاده روی می کرد و می گفت «سادات عالی درجات... بهترین موجودات اند.»^{۹۷} و در روز تولد هر یک از چهارده معصوم «مبلغهای کلی» نذر می کرد.^{۹۷} ناگفته نماند که وی از مالکان بزرگ زمان خود بود و دارای ثروت حیرت انگیز. او به دو چیز، زن و زر، بیش از هر چیز دیگر علاقه مند بود، و به همین جهت بود که از جمله روزی پنجاه بار جامه خود را عوض می کرد و آنها را به ده برابر قیمت، به عنوان جامه متبرک؛ به مردم می فروخت و...^{۹۸}

دامنه خرافات مذهبی به کمک ملایان وارداتی و محلی هر روز وسیعتر می شد، که از آن جمله است اعتقاد به سعد و نحس بودن روزها که نقش مهمی در زندگی همه افراد از شاه تا فقیر داشت. در این مورد کار به جایی رسید که شاه عباس اول به گفته منجم خود، ملا جلال یزدی، سه روز از پادشاهی کناره گرفت و یوسف ترکش دوزنقطوی را به جای خود نشانند تا دفع بلا شود.^{۹۹}

شاردن درباره اعتقادات خرافی شاه سلیمان صفوی نوشته است در سال ۱۶۶۸ م (۱۰۷۹ ه. ق.) قرار بود ناوگان ایران در دریای خزر به مقابله با قزاقان که به سواحل بحر خزر تجاوز کرده بودند، به حرکت درآید. اما یک ماه وقت را تلف کردند چون «قمر در عقرب بود». مردم از دولت خود استعانت می کردند. اما به ایشان در کمال خونسردی جواب داده می شد که «قمر در عقرب است... و در چنین موقعی همه چیز خطرناک می باشد...»^{۱۰۰} شاه سلطان حسین در این زمینه بر دیگر شاهان صفوی پیشی گرفت، چنان که وقتی کاخ چهل ستون آتش گرفت، از خاموش کردن آتش خودداری کرد با این استدلال که «مشیت الهی» ست! و بعد کاخ دیگری به جای آن بنا کرد.^{۱۰۱}

و نیز وقتی سید قطب الدین محمد تبریزی از پیران طریقه ذهبیه در نامه خطاب به او خطر شورش افغانان را اطلاع داد، شاه سلطان حسین جواب داد: «راست است که فتنه افغانه در کار است. ما هم خود به علاوه تدارک دولتی، تدارک دعایی کرده قدغن فرمودیم در اندرون که از رجال و نساء سادات موسویه نخود را لاله الا الله بخوانند، صباحاً و مساءً در کارند. ان شاء الله آتش معتبری فراهم کرده به کل خلق می خورائیم از باطن سادات موسویه دفع بلا خواهد شد.»^{۱۰۲}

از سوی دیگر تکیه شدید شاهان صفوی بر منع شرابخواری، موجب گردید که مردم به جای شراب به استعمال مواد مخدر روی بیاورند. ذبیح الله صفا می نویسد: «در دوره صفویان» اعتیاد به افیون و مفرح افیونی، آب کوکنار، حب فلونیا (ترکیبی از بنگ و حشیش)، بنگ، و چرس همه به قصد نشأه و «کیف» چنان رواج می گیرد که شاه اسماعیل دوم، خود از مفرح افیونی از پای در می آید. سؤالی که به نظر می رسد آن است که چرا مردم به اعتیاد روی آورده بودند. پیتر و دلاواله در سفرنامه اش به این پرسش جواب داده است: فرمان سال ۱۰۲۹ شاه عباس در منع شرابخواری «موجب رواج افیون و مسکرات دیگر شد که شاه را از کرده پشیمان ساخت. پس فرمان خود را لغو نمود و در عوض برای پیشگیری از خرید و فروش تریاک مقرراتی وضع کرد. ولی این تدبیر چاره کار نشد چه در دوران شاه عباس دوم چندین «کوکنار خانه» یعنی دکانهای فروش و آشامیدن شربت کوکنار در اصفهان وجود داشت و نوشندگان آن شربت چنان می شدند که همچون دیوانگان می خندیدند و حرکت‌های شگفت آوری می کردند. پیداست که مردم بیچاره اصفهان برای آن که از ترس علما و ملایان دهان به «حرام» و می نیالیند تا گرفتار حد شرعی شوند، به «کیف حلال» یعنی افیون و نظایرش روی می آورده اند.»^{۱۳}

با کمال تأسف این شیوه کشورداری یعنی تکیه بر عالم غیب و سوء استفاده از باورهای مذهبی توده مردم برای اجرای مقاصد سیاسی از دوران صفویه تا به امروز در ایران کم و بیش ادامه دارد. چنان که قدرت ملایان در دوران قاجاریه آن چنان بود که فتحعلیشاه به مانند شاه تهماسب اول می گفت به نیابت از طرف مجتهدان سلطنت می کند. در اجرای همین سیاست زیانبار بود که وی پس از شکست در جنگ اول با روس که به پیمان گلستان منجر گردید، به حکم جهاد یکی از همین مجتهدان، باردیگر به جنگ با «روس کافر» دست زد. حاصل این جنگ چیزی به جز شکست مجدد سپاهیان ایران و امضای قرارداد ننگین ترکمانچای نبود، و چنان که می دانیم با این دو قرارداد، ایران تمامی سرزمینهای واقع در شمال رود ارس را از دست داد و نیز ناچار به قبول شرایطی گردید که همه آنها با استقلال مملکت منافات داشت و یکی از آنها حق قضاوت برون مرزی (کاپیتولاسیون) بود.

از دوران استبدادی قاجاریه بگذریم تا برسیم به دوران مشروطیت.

چنان که می دانیم در اصل اول متمم قانون اساسی مشروطه ایران که در سال ۱۳۲۴ هـ. ق. به صحنه مظفرالدین شاه رسید، به تبعیت از سیاست مذهبی شاه اسماعیل اول تصریح گردیده است: «مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است.

باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.» در اصل دوم نیز آمده است «مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامهٔ ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیهٔ آن مخالفتی با قواعد مقدسهٔ اسلام و قوانین موضوعهٔ حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهدهٔ علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست...»

خرافه پرستی و تکیه بر عالم غیب برای پیش بردن مقاصد سیاسی نیز به مانند دوران صفویه همچنان ادامه یافت چنان که محمد علی شاه برای انجام امور مختلف مملکتی «استخاره» می کرد و مجتهدی به نام سید ابوطالب زنجانی با مراجعه به قرآن به او جواب می داد. از جمله محمد علی شاه که دشمن مشروطه بود برای به توپ بستن مجلس شورای ملی جدید التأسیس و تعطیل آن، و نیز در مورد استعفای خود از سلطنت به «استخاره» متوسل گردید، و آن مجتهد که خود نیز دشمن مشروطه بود با استخاره به شاه ارائهٔ طریق می کرد.

این است نمونه ای از استخاره های محمد علی شاه و پاسخهای مجتهد به وی:

استخاره: «بسم الله الرحمن الرحيم پروردگارا، اگر من امشب توپ به در مجلس بفرستم و فردا با قوهٔ جبری مردم را اسکات نمایم خوب است و صلاح است، استخاره خوب بیاید، و الآفلا، یا دلیل المتحیرین یا الله.»

جواب: «... حکم خداوندی به حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام شد. بروید نزد فرعون و بگویید ما فرستادهٔ خدا هستیم به سوی تو، بنی اسرائیل را همراه ما آزاد کن. سابق آیه هم می فرماید: نترسید ما با شما هستیم کارها را می بینیم حرفها را می شنویم این کار باید اقدام شود، غلبه قطعی ست اگرچه زحمت در اول داشته باشد.»

استخاره: «بسم الله الرحمن الرحيم پروردگارا با ملایمت و مصالحت از سلطنت استعفا بدهم صلاح من است خوب بیاید، و الآفلا یا دلیل المتحیرین یا الله.»

جواب: «... این علامت را اگر راجع به شخص شخیص اعلیحضرت شهریاری باشد خوب نیست و هرگاه مقصود سخنگیری به دیگران باشد خیلی خوب است.»^{۱۰۴}

به علاوه این پادشاه در دورهٔ کوتاه سلطنتش در تعیین وزیران و یا تغییر سمت آنان نیز به استخاره متوسل می شده است.

در ایران، این گونه به «عالم غیب» تکیه کردن و مردم عامی ساده دل را به دنبال خود

کشیدن در اداره امور مملکت اختصاص به افراد درس نخوانده نداشته است، چه پس از گذشت سالها بر مشروطیت، سیاستمداری سرشناس با داشتن درجه دکتری در حقوق از دانشگاه نوشاتل سویس، به هنگامی که نماینده مجلس شورای ملی بود، در یکی از مهمترین مسائل مملکتی به عالم غیب پناه برد و از «عالم بالا» برای تأیید اقدام صد در صد صحیح خود کمک گرفت. این شخص، رجل سیاسی معروف معاصر ما دکتر محمد مصدق بود که به نخست وزیری ایران نیز رسید. او که در ملی کردن صنعت نفت، نقش مهمی داشته است، در مجلس شورای ملی برای توجیه اقدام خود در نظر عوام، اظهار داشت:

«... یکی از شبها خواب دیدم که شخص نورانی به من گفت: دکتر مصدق برو و زنجیرهایی که به پای ملت ایران بسته اند باز کن.... وقتی که به اتفاق آراء ملی شدن صنعت نفت در کمیسیون گذشت، قبول کردم که حرف آن شخص نورانی غیر از الهام چیز دیگری نبوده است.»^{۱۵} او که رگ خواب عوام را در دست داشت به خوبی می دانست که آنان معنی «ملی شدن» و امثال آن را نمی دانند، ولی با «شخص نورانی» در عالم خواب کاملاً آشنایی دارند، وی را یا پیامبر اسلام می دانند، یا یکی از ائمه معصومین. پس وی برای بسیج توده مردم در ملی کردن صنعت نفت، دست به دامان عالم غیب شد.

از حکومت اسلامی در ایران در سی سال اخیر چیزی جز این نمی نویسم که آیت الله خمینی بر طبق شیوه عالمان مذهبی دوران صفوی و مجتهدان دوره قاجاری عمل کرده است. نخست آن که وی شخصاً خود را نایب امام زمان خواند تا مردم او امر او را به عنوان نماینده «امام» بی چون و چرا و با جان و دل به مرحله اجرا در آورند. بعد او را «امام» نامیدند و با این کار مخالفتی نکرد. در حالی که شیعیان دوازده امامی تا پیش از ظهور وی فقط به دوازده تن با عنوان «امام» اعتقاد داشتند. بعد طرفدارانش شایع کردند که در فلان شب تصویر امام خمینی را در ماه دیده اند که دروغ بود. البته وی می توانست حداقل این دروغ را تکذیب کند که نکرد.

در سالهای آغاز انقلاب اسلامی در کتابهای درسی نوشتند: «امام [= آیت الله خمینی]، رهبر دین و جانشین پیغمبر است و بعد از پیغمبر کارهای او را انجام می دهد. امام ولی و پیشوای مردم است... امام نیز مانند پیغمبر یک رهبر کامل است... در علم و دانش و قدرت رهبری از همه مردم بالاتر است و هیچ کس به مرتبه او نمی رسد. خدای دانا به وسیله پیغمبر، همه این علوم را به امام داده است و پیغمبر به امر خدا، رهبری و سرپرستی امت اسلامی را به او سپرده است.»^{۱۶} یا: «امام انسان امین و درستکاری است که خدا او را معرفی می کند... چون امام نیز مانند پیامبر گناه و اشتباه ندارد، مردم به او اعتماد می کنند و

می‌توانند از گفتار و رفتارش پیروی کنند. امامان همه معصومند یعنی: گناه نمی‌کنند. کاملاً درستکار و امین هستند. قانونها و دستورهای دین را درست و کامل به مردم می‌رسانند (یعنی: اشتباه و فراموشی ندارند).^{۱۰۷}

آیت الله خمینی در جنگ عراق و ایران خطاب به سپاه پاسداران اسلامی گفت: «شما الان تحت نظر خدا و امام زمان هستید. شما را شخصاً مراقبت می‌کنند. نامهٔ اعمال شما را هم مرتباً برای امام زمان علیه السلام می‌فرستند.»^{۱۰۸} به علاوه «حکومت اسلامی» سالهاست که از امام زمان که قرنهاست مورد احترام کامل عموم شیعیان دوازده امامی ست، به صورت ابزاری برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود استفاده می‌کند. چنان که در جنگ عراق و ایران، نقاشان وابسته به حکومت، بارها تصویر امام زمان را در صحنه‌های نبرد در مطبوعات ایران چاپ کردند. و لابد به دستور فرمانده کل قوا^{۱۰۹} ده دوازده تن را در حالی که بر اسبی سفید سوار بودند با نقابی بر صورت و با شمشیری در دست راست، و پرچم سبز «نصر من الله و فتح قریب» در دست چپ به جبهه‌های جنگ می‌فرستادند بدین منظور که بگویند امام زمان شخصاً در صحنه‌های جنگ حضور دارد، و بدین جهت بود که در آن موقع شایع شده بود صدام حسین رئیس جمهوری عراق اعلام کرده است تا کنون چند امام زمان اسیر کرده ایم!

مثالی دیگر، شیعیان دوازده امامی قرنهاست که معتقدند امام دوازدهم که کودکی خردسال بود، پس از وفات پدرش، به گونه‌ای که بر هیچ کس روشن نیست، گذارش به سامره و چاهی در آن شهر افتاد. بدین جهت شیعیانی که برای زیارت عتبات عالیات به عراق می‌روند وظیفهٔ خود می‌دانند که به آن چاه هم سری بزنند و ادای احترامی بکنند و به متصدیان آن چاه هم مبلغی از سر اخلاص بپردازند. ناگهان «حکومت اسلامی» در ایران، چند سال پیش برای رقابت با چاه سامره، چاه جمکران را در قم علم کرد. گفتند آیت الله خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی که سیدی جلیل القدر است، چهارشنبه شبها به آن جا می‌رود و با آن حضرت خلوت و راز و نیاز می‌کند. با پخش این خبر، سیل مردم معتقد ناآگاه یا فرصت طلب به طرف جمکران سرازیر شد. نخستین رقم میلیاردي برای رونق این چاه در زمان ریاست جمهوری حجة الاسلام محمد خاتمی اصلاح طلب معروف! از طرف دولت در اختیار متصدیان این «امر خیر» گذاشته شد و بعد از آن تاریخ، تعداد زائران این مسجد مفلوک بر تعداد زائران کربلا و نجف افزونی گرفته و مزار حضرت معصومه در شهر قم نیز به کلی به دست فراموشی سپرده شده است. در جمکران گفتند به امام زمان نامه بنویسید تا به مراد خود برسید. متن نامه ای را به زبان عربی نوشتند و چاپ

کردند و در اختیار علاقه‌مندان قرار دادند تا افراد تقاضای خود را به فارسی در آن برگ بنویسند و در چاه بیندازند. و اعلام کردند اگر به جواب فوری نیاز دارید فلان مبلغ باید بپردازید و اگر موضوع فوریت ندارد، مبلغی کمتر. بعد «علما» اظهار داشتند منع شرعی دارد که زن و مرد نامه‌هایشان را در یک چاه بیندازند چون دست آنان با هم تماس حاصل می‌کند. پس چاه دیگری در کنار چاه اولی حفر کردند: یکی چاه مردانه و دیگری چاه زنانه! در چند سال اخیر مؤمنین ساده دل پول فراوانی ست که به متولیان چاه می‌دهند. به همین جهت بود که رندان می‌گفتند آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که در امور «اقتصادی» به مانند امور مذهبی نیز بصیر است به همکاران خود گفته است چاه جمکران درآمد خوبی دارد، خوب است یک چاه هم در تهران بزنیم!^{۱۱}

همه این عوام فریبها بر می‌گردد به همان خواب شیخ علی، از تبار شیخ صفی‌الدین اردبیلی، که مدعی شد: امام محمد تقی مرا مأمور کردند به دزفول بروم و مردم را به تشیع دعوت کنم. به دزفول رفتم و دعوت کردم. چون کسی به حرفم توجهی نکرد، من هم آب رودخانه دزفول را یازده شب‌انروز از حرکت بازداشتیم. مردم چون آن «کرامت» را از من دیدند، شیعه شدند و آب رودخانه هم به جریان افتاد!

یادداشتها:

توضیح: در نگارش این مقاله - در بخش مربوط به صفویه - از دو کتاب ارجمند، تألیف دوست دانشمندم دکتر منوچهر پارسادوست استفاده کرده‌ام. همه منابع، برگرفته از این دو کتاب است:

۱- شاه اسماعیل اول: تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۵، در ۹۱۱ صفحه.

۲- شاه تهماسب اول: تهران، همان ناشر، چاپ اول، ۱۳۷۷، در ۱۰۳۸ صفحه.

۱- هیتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران. وی نوشته است: شاه اسماعیل «پس از حدود نه قرن تسلط بیگانگان... توانست اولین حکومت ملی ایران را تأسیس کند»، ص ۸۸؛ پیگولوسکیا و...، تاریخ ایران از دوران باستان تا...، ص ۴۷۷؛ پشروفسکی، اسلام در ایران، از هجرت تا...، ص ۳۹۲-۳۹۳.

۲- پیرزاده زاهدی، شیخ حسین، سلسله‌النسب صفویه...، ص ۲۹، ۳۳-۳۵، ۳۹؛ ابن بزازردبیلی، صفوة الصفا، ص ۲۲۹.

۳- صفا، دکتر ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، ۱۳۵۶، ص ۱۳۷؛ پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۷۴۹-۷۵۴.

۴- پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۶۰۷، ۶۷۰، ۷۵۴.

۵- پیگولوسکیا و...، تاریخ ایران، ص ۴۷۳.

۶- پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۷۵۴: «از زمان او شاهنامه خوانی مورد استقبال بیشتر

- جامعه ایرانی قرار گرفت. در زمان او «بابای اصفهانی» از شاهنامه خوانان معروف بود.»
- ۷ - ابن بزاز اردبیلی، ص ۸۸۲؛ خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان، عالم آرای امینی، نسخه عکسی.
- ۸ - ملا جلال الدین محمد منجم یزدی، تاریخ عباسی، یا روزنامه ملا جلال، ص ۴۶؛ براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران از آغاز صفویه تا زمان حاضر، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۶.
- ۹ - جهانگشای خاقان، ص ۳۳.
- ۱۰ - نوایی، عبدالحسین، شاه اسماعیل صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات...، ص ۴۳-۵۲.
- ۱۱ - فلسفی، نصرالله، سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، ص ۲۸۹.
- ۱۲ - کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش، کاروند کسروی...، ص ۸۰.
- ۱۳ - نوایی، عبدالحسین، شاه تهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی...، ص ۳۷.
- ۱۴ - اسکندر بیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۸.
- ۱۵ - خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان، نسخه عکسی، جلد ۲، ص ۱۴۰.
- ۱۶ - مترجم، محمد، انقلاب الاسلام بین الخاص و العام، نسخه عکسی، ص ۳۴.
- ۱۷ - همان کتاب، ص ۳۵.
- ۱۸ - اسکندر بیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۴۲.
- ۱۹ - غفاری کاشانی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، ص ۲۶۲.
- ۲۰ - عبدی بیک نویدی شیرازی، تکملة الاخبار، نسخه عکسی، ص ۵۷۷.
- ۲۱ - اسکندر بیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۷، ۴۹.
- ۲۲ - پارسا دوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول...، ص ۲۵۷.
- ۲۳ - خواندمیر، غیاث الدین، تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۵۵. روایت مورخان صفوی متفاوت است که آیا اسماعیل از رود ارس گذشت یا از رود کر.
- ۲۴ - همان، ص ۴۵۹.
- ۲۵ - همان، ص ۴۶۲.
- ۲۶ - اسکندر بیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۶۴؛ جهانگشای خاقان، ص ۱۴۷.
- ۲۷ - عالم آرای صفوی، ص ۶۴، جهانگشای خاقان، ص ۱۴۷.
- ۲۸ - خواندمیر، امیر محمود، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی (ذیل تاریخ حبیب السیر)، ص ۶۶.
- ۲۹ - جهانگشای خاقان، ص ۱۴۹؛ خواندمیر، غیاث الدین، ص ۴۶۸.
- ۳۰ - سفرنامه ونیزیان در ایران، ص ۴۰۸ - ۴۰۹.
- ۳۱ - Jean Aubin, *L'Venement des Safavides, Moyen Orient et. Ocean Indien*, V. 5. 1988, p. 98
- ۳۲ - سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۴۰۸.
- ۳۳ - پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۷۶۰.
- ۳۴ - بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، نسخه عکسی، ص ۲۸۸.
- ۳۵ - مترجم، محمد، انقلاب الاسلام...، وی می نویسد شاه اسماعیل در اصفهان، «از سادات امیر غیاث و شاه تقی الحسینی و میر حسین میبیدی را کشت و خانه های آنان را سوزاند.»، ص ۶۱.
- ۳۶ - عبدی بیک، ص ۴۵۸۳ حسینی قمی، قاضی احمد، ص ۸۰.

- ۳۷ - جهانگشای خاقان، ص ۱۸۸.
- ۳۸ - خواندمیر، غیاث الدین، ص ۴۷۳-۴۷۴.
- ۳۹ - حسینی قمی، قاضی احمد، ص ۸۰.
- ۴۰ - خواندمیر، غیاث الدین، ص ۴۷۶.
- ۴۱ - جهانگشای خاقان، ص ۲۰۲.
- ۴۲ - اسکندر بیک، ص ۳۰.
- ۴۳ - جهانگشای خاقان، ص ۲۰۹.
- ۴۴ - عبدی بیک، ص ۵۸۳؛ غفاری کاشانی، ص ۲۶۸؛ حسینی قمی، قاضی احمد، ص ۸۳؛ اسکندر بیک، ص ۳۰.
- ۴۵ - قزوینی، یحیی، ص ۲۴۴؛ حسینی قمی، قاضی احمد، ص ۸۳؛ اسکندر بیک، ص ۳۰.
- ۴۶ - روملو، حسن، ص ۸۴.
- ۴۷ - خواندمیر، غیاث الدین، ص ۴۸۰؛ اسکندر بیک، ص ۳۱.
- ۴۸ - Jean Aubin, Op. cit. p. 81؛ حسینی قمی، قاضی احمد، ص ۸۶.
- ۴۹ - غفاری کاشانی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، ص ۲۶۴؛ حسینی قمی، قاضی احمد، ص ۸۶؛ روملو، حسن، ص ۸۴؛ خواندمیر، غیاث الدین، ص ۴۸۰.
- ۵۰ - روملو، حسن، ص ۸۶-۸۷. غیاث الدین خواندمیر می نویسد: سوزاندن «جسد حسین کیا و محمد کره و متابعانش در حضور آن ایلچی به وقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت»، ص ۴۸۱-۴۸۲.
- ۵۱ - جهانگشای خاقان، ص ۲۳۸؛ قزوینی، یحیی، ص ۲۴۷؛ روملو، حسن، ص ۳۱.
- ۵۲ - روملو، حسن، ص ۹۰.
- ۵۳ - خواندمیر، غیاث الدین، ص ۴۹۴؛ فارسنامه ناصری، ص ۹۳؛ روملو، حسن، ص ۱۰۳؛ قزوینی، یحیی، ص ۲۴۹.
- ۵۴ - فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، جلد سوم، ص ۲۳. در عالم آرای عباسی: شاه اسماعیل «استخوانهای ابوحنیفه را بیرون آورد و سوخت و در جای او سگی دفن کرد»، ص ۴۷۷.
- ۵۵ - مترجم، محمد، ص ۷۸.
- ۵۶ - جهانگشای خاقان، ص ۳۸۹؛ خواندمیر، غیاث الدین، ص ۴۹۵-۴۹۶؛ روملو، حسن، ص ۱۰۳؛ عالم آرای صفوی، ص ۱۰۴.
- ۵۷ - خواندمیر، غیاث الدین، ص ۲۹۷؛ اسکندر بیک، ص ۳۵؛ کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۴۳.
- ۵۸ - اسکندر بیک، ص ۳۵.
- ۵۹ - جهانگشای خاقان، ص ۳۸۰؛ خواندمیر، غیاث الدین، ص ۵۱۳.
- ۶۰ - جهانگشای خاقان، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ خواندمیر، امیر محمود، می نویسد: برای خوردن «گوشت خام و حرام با خاک و خون آغشته» شیبک خان «به نوعی ازدحام و هجوم شد که چند کس مجروح و زخمی گشتند و جمعی که دورتر بودند یک لقمه گوشت او را از جمعی که نزدیک بودند به مبلغ کلی می خریدند و می خوردند.» ص ۷۱.
- ۶۱ - جهانگشای خاقان، ص ۳۸۲؛ واله اصفهانی، خلد برین، ص ۱۹۶.

- ۶۲ - خواندمیر، غیاث الدین، ص ۵۱۳؛ قزوینی، یحیی، ص ۲۵۲.
- ۶۳ - اسکندر بیک، ص ۳۸؛ روملو، حسن، ص ۱۲۴.
- ۶۴ - ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)، زیرنویس ص ۲۶.
- ۶۵ - قزوینی، یحیی، ص ۲۵۲.
- ۶۶ - خواندمیر، غیاث الدین، ص ۵۱۳؛ جهانگشای خاقان، ص ۳۸۲؛ روملو، حسن، ص ۱۲۲.
- ۶۷ - خواندمیر، امیر محمود، ص ۷۳.
- ۶۸ - جهانگشای خاقان، ص ۳۹۳؛ واله اصفهانی، ص ۲۰۱.
- ۶۹ - روملو، حسن، ص ۱۲۴.
- ۷۰ - خواندمیر، امیر محمود، ص ۷۵.
- ۷۱ - خواندمیر، غیاث الدین، ص ۵۲۱؛ اسکندریک، ص ۳۹.
- ۷۲ - پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۳۲۴. فتحنامه خطاب به سلطان مصر، ص ۳۲۵.
- سرکشی خانان ازبک و شکست سپاه ایران ...، ص ۳۳۱-۳۳۷.
- ۷۳ - بوداق منشی قزوینی، ص ۲۸۶. وی نوشته است: شاه اسماعیل برای آن که اعتقاد مریدان خود را به ایلیچی با یزید دوم نشان دهد، روزی که ایلیچی در مراغه به حضورش رسید، دستور داد منادی کنند «هر کس پادشاه خود را دوست دارد، از منار [منار بلندی که در مراغه بود] خود را بیندازد. در طرفه العین تا صد کس خود را انداخت و نوبت به یکدیگر نمی دادند. ایلیچی برخاست و شفاعت کرد تا پادشاه از این درگذشت. مردم را تعجب شد.» در حالی که شاه اسماعیل بی تفاوت کشته شدن دهها تن از مریدانش را نظاره می کرد.
- ۷۴ - فریدون بیک، ص ۳۸۵-۳۸۶.
- ۷۵ - شاه تهماسب بعدها در یکی از نامه هایش به سلطان سلیمان فرزند سلطان سلیم نوشت که در جنگ چالدران «پدر من ... و سایر امرا بلکه تمامی لشکر او مست بودند. شب تا صبح شراب خورده، آهنگ بر جنگ نموده بودند».... (تذکره شاه تهماسب، ص ۲۹).
- ۷۶ - درباره تعداد سپاهیان و تجهیزات دو طرف در کتابها اعداد متفاوتی ذکر شده است. پارسادوست، دکتر منوچهر، با توجه به ارقام مختلف مذکور در کتابها به این نتیجه رسیده است که سلطان سلیم در این جنگ دارای ۸۰۰۰۰ سوار و ۴۰۰۰۰ پیاده، و شاه اسماعیل دارای ۲۰۰۰۰ سوار بوده اند. زیرنویس شماره ۹۹ «سلطان سلیم اول و جنگ چالدران»، شاه اسماعیل اول، ص ۴۴۱. درباره خضر آقای استاجلو، رک. پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۴۳۲.
- ۷۷ - عالم آرای صفوی، ص ۵۰۳؛ جهانگشای خاقان، ص ۵۰۷؛ روملو، حسن، ص ۱۴۹.
- ۷۸ - تعداد این افراد در کتابهای مختلف از چهل تا هزار تن ذکر گردیده است. رک. پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۵۰۸، زیرنویس ۷۹ و ۸۰.
- ۷۹ - مترجم، محمد، انقلاب الاسلام...، ص ۲۱۲.
- ۸۰ - پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۴۹۴.
- ۸۱ - درباره این که اوقات خود را پس از شکست جنگ چالدران، به شرابخواری و... می گذرانید، رک. خواندمیر، غیاث الدین، ص ۵۶۵، ۵۷۲، ۵۹۴؛ خواندمیر، امیر محمود؛ ص ۱۲۰. درباره علت مرگ وی، رک. پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه اسماعیل اول، ص ۶۶۹.
- ۸۲ - تذکره الملوک، ص ۱۷، زیرنویس ۱.
- ۸۳ - پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه تهماسب اول، ص ۶۲۱-۶۲۲.

- ۸۴ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۲، ۳۶۳.
- ۸۵ - تنکابنی، میرزا محمود، قصص العلماء، ص ۳۴۷.
- ۸۶ - یوسفی اشکوری، حسن، فقه و اجتهاد، در تشیع... ص ۱۰۰.
- ۸۷ - روضات الجنات، جلد ۲، ص ۳۵۱، نقل از یوسفی اشکوری، اندیشه های سیاسی، تشیع...، ص ۲۹۱.
- ۸۸ - همان.
- ۸۹ - صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۱۲۷.
- ۹۰ - صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، بخش ۱، ص ۲۴۱-۲۴۲.
- ۹۱ - تذکره تهماسب، ص ۳۷.
- ۹۲ - رؤیایی که در آن دچار «لرزه و اضطراب» شده است، رک. همان، ص ۶۷-۶۹. رؤیای دیدن امام زمان، رک. نوایی، شاه تهماسب صفوی، مجموعه اسناد...، ص ۲۳.
- ۹۳ - نوایی، شاه تهماسب صفوی، مجموعه اسناد و...، ص ۱۱۸-۱۱۹.
- ۹۴ - سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۴۴۰.
- ۹۵ - پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه تهماسب اول، ص ۸۱۷.
- ۹۶ - نوایی، شاه تهماسب صفوی، مجموعه اسناد و...، ص ۱۷۶-۱۷۷، ۲۰۴.
- ۹۷ - حسینی قمی، قاضی احمد، ص ۵۹۸.
- ۹۸ - پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه تهماسب اول، ص ۷۰۰-۷۰۳.
- ۹۹ - پارسادوست، دکتر منوچهر، شاه تهماسب اول، ص ۸۳۹.
- ۱۰۰ - شاردن، سیاحتنامه، جلد ۵، ص ۲۶۱.
- ۱۰۱ - کرزن، جرج ناتانیل، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۴۰.
- ۱۰۲ - تمیم داری، احمد، عرفان و ادب در عصر صفوی، ص ۸۷.
- ۱۰۳ - صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، بخش ۱، ص ۱۱۳-۱۱۶.
- ۱۰۴ - توکلی، احمد، «چند استخاره از محمد علی شاه...»، مجله یادگار، ص ۴۵-۶۵.
- ۱۰۵ - متینی، جلال، نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، ص ۲۴۱.
- ۱۰۶ - متینی، جلال، «کتابهای درسی در جمهوری اسلامی ایران»، ایران نامه، ص ۱-۲۵، به نقل از کتاب فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی سوم دبستان (چاپ ۱۳۶۰).
- ۱۰۷ - همان، به نقل از کتاب فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی چهارم دبستان (چاپ ۱۳۵۹).
- ۱۰۸ - خمینی، آیت الله روح الله، خطاب به سپاه پاسداران اسلامی، ۴ اسفند، (به نقل از شفا، شجاع الدین)؛ ص ۸۸۸.
- ۱۰۹ - فصلنامه هنر، نشریه وزارت ارشاد اسلامی، سال اول، ۱۳۶۲.
- ۱۱۰ - درباره چاه جمکران، رک. شادمان، دکتر سید ضیاء الدین، «مرحوم هویدا و مسجد جمکران»، ایران شناسی، سال ۱۶، شماره ۲ (تابستان ۱۳۸۳)، ص ۲۷۵-۲۸۱؛ نوری زاده، علی رضا، «سه میلیون زائر در مسجد جمکران»، ایران شناسی، سال ۱۶، شماره ۴، (زمستان ۱۳۸۳)، ص ۶۷۷-۶۸۰. توضیح آن که متن عریضه خطاب به امام زمان، به زبان عربی - با آرم مسجد جمکران - در دفتر مسجد جمکران در اختیار علاقه مندان قرار داده می شود. متن عربی نامه و ترجمه فارسی آن در ایران شناسی چاپ شده است. ترجمه فارسی نامه چنین آغاز می گردد: «نوشتم ای مولای من که سلام و درود خداوند بر تو باد. طلب نجات از تو می کنم و شکوه به درگاهت از آنچه بر من نازل شد... از من

حمایت کن و دفاع که جایگاه تورا نزد پروردگار می دانم، به تو تکیه می کنم که شفاعتم کنی...»؛ حمید رستگار، «در باره مسجد مقدس جمکران»، ایران شناسی، سال ۱۷، شماره ۱ (بهار ۱۳۸۴)، ص ۲۰۳-۲۰۵.

منابع:

- ابن بزاز اردبیلی: صفوة الصفا، در ترجمه احوال و اقوال و کرامات شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی، مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ناشر مصحح، تبریز ۱۳۷۳.
- اسکندر بیگ منشی ترکمان: تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، امیر کبیر با شرکت کتا بفروشی تأیید اصفهان، ۲ جلد، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰.
- براون، ادوارد: تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر، جلد چهارم، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶.
- بوداق منشی قزوینی: جواهر الاخبار، عکسبرداری شده از نسخه خطی وقفی شاه عباس اول به خانقاه اردبیل، کتا بخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۵۱۷.
- پارسادوست، دکتر منوچهر: شاه اسماعیل اول، پادشاهی با اثرهای دیربای در ایران و ایرانی، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
- پارسادوست، دکتر منوچهر: شاه تهماسب اول، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.
- پتروشفسکی، ایلیا پاولویچ: اسلام در ایران، از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ هفتم، تهران ۱۳۶۳.
- پیرزاده زاهدی، شیخ حسین: سلسله النسب صفویه، نسب نامه پادشاهان با عظمت صفوی، انتشارات ایرانشهر، برلین ۱۳۴۳ هجری قمری.
- پیگولوسکیا و سایر نویسندگان شوروی سابق: تاریخ ایران، از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۴.
- نذکره الملوک: مشتمل بر تشکیلات اداری و سازمان حکومتی و درباری و طبقات و مشاغل و مناصب عهد صفویه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتا بخانه طهوری، تهران ۱۳۳۲.
- نذکره شاه تهماسب: به قلم شاه تهماسب، چاپ اول: به سعی و اهتمام عبدالشکور، برلین، ۱۳۴۳ هـ. ق.، چاپ دوم: به کوشش امرالله صفری، انتشارات شرق، تهران ۱۳۶۳.
- تنکابنی، میرزا محمود: قصص العلماء، کتا بفروشی علمیه اسلامی، تهران، بی تاریخ.
- توکلی، احمد: «چند استخاره از محمد علی شاه با جوابهای آنها»، مجله یادگار، سال ۵، شماره ۸ و ۹ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸).
- جهانگشای خاقان (مؤلف ناشناس): تاریخ شاه اسماعیل، با مقدمه و بیوستها و فهارس، الله دتا مضطر انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (عکسبرداری از نسخه خطی)، اسلام آباد (پاکستان) ۱۳۶۴.
- حسینی قمی، قاضی احمد: خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ و ۱۳۶۳.
- خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان: عالم آرای امینی، عکسبرداری شده از نسخه خطی توسط مجتبی مینوی، کتا بخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد اول، شماره ۲۶۴ و جلد دوم، شماره ۲۶۵.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی: تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، با مقدمه جلال الدین همایی، کتا بخانه خیام، جلد سوم، تهران ۱۳۳۳.

خواندمیر، امیر محمود: تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی (ذیل تاریخ حبیب السیر)، تصحیح و تحشیه محمد علی جراحی، نشر گسترده، تهران، پائیز ۱۳۷۰.

رستگار، حمید: «درباره مسجد مقدس جمکران»، ایران شناسی، سال ۱۷، شماره ۱، (بهار ۱۳۸۴)، ص ۲۰۳-۲۰۵.

روملو، حسن: احسن التواریخ، جلد ۱۱، به تصحیح عبدالحسین نوایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹، و جلد ۱۲ به سعی و تصحیح چارلس نارمن سیدن، کتابخانه صدر، تهران ۱۳۴۲.

ریاض الاسلام: تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه: ترجمه محمد باقر آرام - عباسقلی غفاری فرد. امیر کبیر، تهران ۱۳۷۳.

سفرنامه های ونیزیان در ایران: (شش سفرنامه)، سفرنامه های ونیزیانی که در زمان آوزون حسن آق قویونلو به ایران آمده اند، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران ۱۳۴۹.

شادمان، دکتر سید ضیاء الدین: «مرحوم هویدا و مسجد جمکران»، ایران شناسی، سال ۱۶، شماره ۲ (تابستان ۱۳۸۳).

شاردن، ژان: سیاحتنامه، ترجمه محمد عباسی با حواشی و تعلیقات و توضیحات لغوی و تاریخی و فرهنگ اصطلاحات و فهارس اعلام و تصاویر عتیق باستانی، امیر کبیر، ۱۰ جلد، تهران ۱۳۳۵-۱۳۳۸.

شفا، شجاع الدین: توضیح المسائل، پاسخهایی به پرسشهای هزار ساله درباره تشیع دین و تشیع دکانداران دین، پاریس، چاپ دوم، امرداد ۱۳۶۲.

صفا، دکتر ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، جلد چهارم از پایان قرن هشتم تا اوایل قرن دهم هجری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۶؛ جلد پنجم (بخش یکم)، از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، تهران، خرداد ۱۳۶۲.

عالم آرای صفوی (مؤلف ناشناس): به کوشش یدالله شکری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰. عبدی بیگ نویدی شیرازی: تکلمة الاخبار، جلد ششم، عکسبرداری شده از نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۴۶۲۶.

غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد: تاریخ جهان آرا، کتابفروشی حافظ، تهران ۱۳۴۳. فریدون بیگ: منشآت السلاطین، جلد اول، آخر جمادی الآخر ۱۲۷۴؛ جلد دوم، اوایل ربیع الآخر ۱۲۷۵ هجری قمری.

فسائی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، تألیف ۱۳۱۲ / ۱۳۱۳ ه. ق..

فلسفی، نصرالله: سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، کتابهای جیبی، چاپ دوم تهران ۱۳۴۲.

فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، انتشارات محمد علمی، جلد سوم، چاپ چهارم، پائیز ۱۳۶۹.

قزوینی، یحیی بن عبداللطیف الحسین: لب التواریخ، مؤسسه خاور، تهران، اسفند ۱۳۱۴.

کرزن، جرج ناتانیل: ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۲ جلد، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.

کسروی، احمد: شیخ صفی و تبارش، کاروند کسروی، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار: تهیه کننده یحیی ذکاء، کتابهای جیبی، چاپ اول، تهران ۱۳۵۲.

کسروی، احمد: تاریخ پانصد ساله خوزستان، انتشارات خواجه، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۲.

مترجم، محمد (عارف ارزرومی) معروف به اسپیناقچی پاشازاده: انقلاب الاسلام بین الخاص و العام، نسخه عکسی

- کتابخانه ملی، دو جلد، تهران ۱۳۰۷ هجری قمری، (بر اساس نسخه خطی کتابخانه ملی تهران، به شماره ۱۶۳۴).
 متینی، جلال: «کتابهای درسی در جمهوری اسلامی ایران»، ایران نامه، سال ۳، شماره ۱ (پائیز ۱۳۶۳).
 متینی، جلال: نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، شرکت کتاب، لوس آنجلس، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵ م.
 ملا جلال الدین محمد منجم یزدی: تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، به کوشش سیف الله وحیدنیا، انتشارات
 وحید، ۱۳۶۶.
- نوایی، عبدالحسین (گردآورنده): شاه اسماعیل صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای
 تفصیلی، انتشارات ارغوان، تهران، ۱۳۶۲.
- نوایی، عبدالحسین (گردآورنده): شاه تهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای
 تفصیلی، انتشارات ارغوان، تهران، ۱۳۶۸.
- نوری زاده، علی رضا: «سه میلیون زائر در مسجد جمکران»، ایران شناسی، سال ۱۶، شماره ۴ (زمستان ۱۳۸۳).
 واله اصفهانی، محمد یوسف: خلد برین، ایران در روزگار صفویان، به کوشش میرهاشم محدث، مجموعه انتشارات
 ادبی و تاریخی، موقوفة دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۷۲.
- هیتس، والتر: تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آقا قویونلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاووس
 جهانداری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران، دی ماه ۱۳۶۱.